ادبیات جدی و ادبیات عامه پسند

امرایی، اسدالله

اسکن‏ ادبیات جدی و منادیان آن‏ می‏خواهند این نکته را باور کنیم که‏ هنر راستین در قلمرو خلاقیت در مرتبه‏ای قرار دارد که قوم و خویش‏های پست آن قادر نیستند به‏ چنان مرتبه‏ای برسند.البته شکی‏ نیست که ادبیات جدی و ادبیات‏ بازاری،عامه پسند و در مرتبه‏ای‏ پایین‏تر،ادبیات مبتذل هر کدام جای‏ خود را دارد.در برج عاج محافل‏ کوچک اما پر نفوذ ادبی عباراتی دائما تکرار می‏شود.اجازه می‏خواهم‏ بحث خود را کمی محدودتر کنم و از قالب رمان و داستان فراتر نروم. عباراتی که می‏شنویم از این قرار است:«رمان مرده است.مردم کتاب‏ نمی‏خوانند.کتاب‏های بازاری بچه‏ ناخلف ادبیات داستانی است. خواندن ادبیات عامه پسند از شما بعید است.ادبیات عامه پسند باید محدود شود...»

قصد من این است که به نوعی‏ ادبیات جدی و ادبیات عامه پسند را به هم مرتبط کنم.اتفاقا بسیاری از ما که سنگ ادبیات را به سینه‏ می‏زنیم و طرفدار پر و پا قرص رمان‏ وزین هستیم مطالعه را با همین‏ ادبیات بازاری آغاز کردیم.رمان‏های‏ پلیسی و جنایی و پاورقی‏های‏ مجلات و روزنامه‏ها نقطه شروع‏ مطالعات ما بوده است.داستان‏های‏ جذاب و خواندنی که قشرهای‏ خاصی از جامعه را به عنوان مخاطب به دنبال خود می‏کشاند ویژگی‏هایی دارد که‏ در بخشی از عرایضم به آنها اشاره می‏کنم.هرچند جامعه ادبی همواره فاصله خود را از آن نوع ادبیات حفظ کرده اما نمی‏توان به هیچ‏وجه آن را ندیده گرفت.درست‏ مثل قارچ و خزه در حیاط خلوت نمور شاهد رشد ادبیات بازاری هستیم که جهان‏ 2Lاسکن‏

ادبیات جدی‏ و ادبیات‏ عامه پسند13

اسد الله امرایی‏ را پر می‏کند و از قیچی محبت باغبان در هرس کردن و زدن زوائد بی‏نصیب می‏ماند. (قیچی باغبانی در ادبیات،نقد سازمان یافته است که در جامعه ما حتی در ادبیات‏ جدی هم اثر چشمگیری از آن نیست.)

یا آنکه از کودهای تقویتی(جایزه کتاب سال،بورس تحصیلی سوبسید دولتی و بخش خصوصی)بی‏بهره است.یش از دویست سال است که پاورقی‏ها حاکم‏ بلا منازع میدان ادبیات هستند.اما به هیچ رو در دپارتمان‏های ادبی و جوامع‏ دانشگاهی مطرح نمی‏شوند که هیچ،حتی مورد لعن قرار می‏گیرد.حال تشویق‏ و ترغیب بماند.

در حوزه‏هایی مثل علوم اگر بخواهیم مثال‏بیاورنم دانشمندی که یک ترکیب‏ شیمیایی را به خاطر بوی نا مطلوب آن بی‏ارزش بداند،قطعا مثل ادیبی است که‏ خود را محدود به مطالعه آنچه ادبای دیگر نوشته‏اند می‏کند و آنچه را جامعه به عنوان‏ خوراک فرهنگی می‏پذیرد نادیده می‏انگارد.در هر حال حتی اگر مخالف پدیده‏هایی‏ مثل رمان‏های بازاری یا پاورقی باشیم نمی‏توانیم آنها را ندیده بگیریم. بد نیست نگاهی آماری و از دید جامعه‏شناسی داشته باشیم و مفاهیمی مثل رمان‏ مرده است و کتاب نخواندن مردم و تأثیر کتاب‏های عامه پسند را از آن دید نگاه‏ کنیم.این بحث‏ها بیل و کلنگ فرهنگی است که برای کندن خندق و گاه سنگر انفرادی حول آثار معدود کلاسیک یا نوشته‏های داستانی پرمحتوا است.به‏ بحث‏های زیبایی‏شناسی که سعی دارد مسیر ترافیک پرحجم ادبیات عامه پسند را به سمت کنج ادبی رمان‏های سنگین سد کند.به‏هرحال نمی‏شود از کنار این‏ پدیده به راحتی بگذریم و چشم ببندیم و بگوییم مردم کتاب نمی‏خوانند،رمان مرده‏ است تازه همین عبارات هم ترجمه‏ای است یعنی جای دیگر گفته شده و ما مرتب‏ به خورد مخاطبان خود می‏دهیم.نخیر رمان نمرده است.حالا اگر نویسنده‏ نمی‏خواهد بپذیرد که فقط اقلیت‏ها آثار او را می‏خوانند،اگر بخوانند بحث دیگری‏ است.اتفاقا این موضع و موضوع بین ما و دیگران مشترک است.ادبیات عامه پسند کم‏کم به پدیده‏ای غالی در ادبیات جهان تبدیل شده که مرزهای جغرافیایی سیاسی‏ وزبانی را به هم می‏ریزد و البته نیازمند بررسی است.

از دیدگاه جامعه‏شناسی به قضیه نگاه کنیم.رمان مرده است.نویسنده مرده است‏ پس زنده باد مرگ در فرهنگ معاصر سکه رایجی است.خوب بیاییم به فرض‏ این«واقعیت»را بپذیریم.پس فوکو و بارت را چه کنیم که همچنان می‏نویسند؟ جان آپدایک و مارکزویوسا که هنوز می‏نویسنو اتفاقا از آثارشان هم خوب استقبال‏ می‏شود.البته این خوب را نباید با استقبالی که از جان ریشام و سیدنی شلدون‏ می‏شود مقایسه کرد.ولی به‏هرحال هستند.می‏گویند رمان مرده است و اژدهای‏ دو سر سینما و سیماوا(تلویزیون)آن را شقه شقه خورده‏اند و اصلا عامل روگردانی‏ مردم از کتاب خواندن همین اژدهای دو سر است.

من فقط به یک آمار در این مورد اشاره می‏کنم:طبق برآوردهای مجله هفتگی‏ publishers weekly

در سال 1979 یک سوم مطلق فیلم‏های سینمایی و سریال‏های تلویزیونی را از ردو رمان‏های منتشر شده می‏ساختند.این رقم در سا 1989 و 1999 به ترتیب به چهل درصد و چهل و چهار درصد رسید.در مطبوعات‏ می‏خوانیم از قول اهل قلم و صاحبان رسانه‏ها که مردم کتاب نمی‏خوانند و این‏ گلایه فقط مختص مملکت ما نیست که تیراژ مطلوب نویسنده و مترجم و ناشر اگر ده هزار تا باشد همگی کیف می‏کنند.اتفاقا این گلایه در جاهایی مطرح می‏شود که تیراژ کتاب‏ها میلیونی است.حالا که کتاب‏ها انواع غریبی پیدا کرده که تا ده‏ سال پیش بصویرش را هم نمی‏کردند.کل یک رمان هزار صفحه‏ای را در یک‏ صفحه پلاستیکی جا می‏دهند و با یک صفحه نمایش‏گر کوچک آن را می‏خوانند. اما هنوز کسی خود را راضی نکرده است که با یک فلاپی دیسک و صفحه مونیتور به رختخواب برود و آنقدر بخوابد که خوابش ببرد.

کافی است نگاهی گذرا به برخی آمارها داشته باشیم.به رغم همه ادعاهای مبنی‏ بر زوال رمان در رقابت با سینما و تلویزیون و این روزها ماهواره و اینترنت باید به‏ عرضتان برسنم که صنعت نشر دوران شکوفایی‏اش از 1950 و با آغاز کار تلویزیون‏ شروع شده است.طبق آمار سازمان یونسکو تولید جهانی کتاب از سال 1950 تا 1980 سه برابر شده است.این آمار را عینا از سایت اینترنتی یونسکو گرفته‏ام.برآورد عناوین چاپ شده در 1950،000/230عنوان بوده که در سال 1980 این رقم به‏ 000/725 عنوان رسیده.اتفقاقا میزان این افزایش خیلی بالاتر از رشد جمعیت جهان‏ است که در همین مدت از 5/2 میلیارد نفر به 5/4 میلیارد نفر رسیده.تعداد نسخه‏های‏ چاپ شده از 5/2 میلیارد در سال 1950 به 9 میلیارد در سال 1980 وسیده.به عبارت‏ دیگر در سال 1950 به ازای هر یک نفر در جهان یک کتاب و سی سال بعد به ازای‏ هر یک نفر دو کتاب وجود دارد یعنی 100% افزایش در فاصله کمتر از یک نسل. باز هم بع این نکته اشاره می‏کنم که با توجه به افزایش کتابفروشی‏ها و ناشران‏ که به‏هرحال به جنبه‏های اقتصادی کار اهمیت می‏دهند کتاب نخواندن مردم‏ باید باعث تعطیلی آنها شود.مگر عرصه بازار را عرضه و تقاضا حفظ نمی‏کند.پس‏ اگر رمان مرده است و نویسنده نداریم و مردم کتاب نمی‏خوانند چرا در همین کشور خودمان میزان بنگاههای انتشاراتی از تعداد کتابفروشی‏ها بیشتد است.رقم عناوین‏ چاپ اول در ایالات متحده آمدیکا بین 1950 تا 1991 چهار برابر شده است و در 2Lهمین فاصله این رقم در ااتحاد شوروی به هفت برابر رسید.رقم کتابفروشی‏ها در آمریکا و اروپا چهار برابر شده است.رقم کل فروش کتاب‏ها در سال 1999 سی‏ هشت برابر سال 1950 است.در ایالت متحده در سال 1950 این رقم نیم میلیارد دلار بود که در سال 1991 و 1999 به ترتیب 1/16 میلیارد دلار و 19 میلیارد دلار بوده است.

این آمارها نشان می‏دهد که مردم کتاب می‏خوانند.البته این آمار را وقتی می‏شکنیم‏ درصدی را که مورد پذیرش و اجماع منتقدین است در نظر می‏آوریم. در آماری که از مؤسسات توزیع کتاب تهیه شده در بخش داستان و رمان و شعر در سال 1985،5/31 درصد به کتاب‏های عامه پسند،1/12کتاب‏های کلاسیک و 3/0 درصد رمان‏های ادبی و شعر اختصاص داشت.حالا اگر بیاییم و کمی تخفیف بدهیم‏ کلاسیک‏ها را با شعر و رمان‏های دارای ارزش ادبی مقایسه کنیم می‏بینیم که این‏ میزان کمتر از 3درصد آثار داستانی است.این میزان را با کشود خودمان هم می‏توانیم‏ مقایسه کنیم.به‏هرحال نمی‏توان به دموکراسی معتقد باشیم و خود را از این دریای‏ بی‏کران که هر روز عقاید تازه‏ای را به جامعه تزریق می‏کند کنار بکشیم.امیدوار باشیم که روزی نرسد همین 3%(در حالت خوش‏بینانه)در صحنه شطرنج فرهنگی‏ کیش و مات شود.

منقدین ما برای آنکه گرد شائبه‏ای بر دامن‏شان ننشیند حتی حاضر نیستند این‏ کتاب‏ها را ورق بزنند.یکی از دوستان بنده که پزشک و ساکن فرانسه است کتابی‏ را ترجمه و منتشر کرده بود که این کتاب جایزه‏ای معتبر مثل جایزه گنکور را به‏ خود اختصاص داده بود.اما طرح جلد آن به کتاب‏های بازاری شبیه بود و البته خود من هم این تذکر را به ایشان دادم.کتاب را به دوستی دادم که بخواند.به نظرش‏ جالب بود اما کتاب را جلد کرده بود و می‏خواند مبادا به مبتذل خوانی متهم شود. در آستانه نزاره سوم عناوین برآورد شده سالی یک میلیون عنوان است.تعداد کتابهای چاپ انگلستان 000/700 عنوان است.در ایالات متحده فقط 300 عنوان‏ کتاب با جلد شمیز چاپ می‏شود.کتاب‏های آلمانی سالانه 200 میلیون عنوان است. همه دانشگاه‏های معتبر دنیا به فهرست انتشاراتی‏ها اضافه شده‏اند.حالا از سیل ماهنامه‏ها،هفته‏نامه‏ها و روزنامه‏ها صرف‏نظر می‏کنیم.

نقد و بررسی کتاب باعث می‏شود که نویسندگان به ضعف‏های خود پی ببرند و در صورت احساس نیاز خود را به رده‏های بالاتر بکشانند.نمونه این نویسندگان‏ رینگ لاردنر و برنارد مالامود هستند.اگر بنا باشد ادبیات عامه پسند را معادل ادبیات‏ بد بگیریم باید خوانندگان آن آثار را هم بد بدانیم.این حکایت ما را یاد کسانی می‏اندازد که دم از مردم و خلق می‏زنند اما حاضر نیستند بر سر یک سفره با آنها بنشینند یا حتی با آنها صحبت کنند.ادبیات عامه پسند یا بازاری به‏هرحال برخی از جنبه‏های‏ زندگی امروز را باز می‏تاباند و حتما باید گرایش خوانندگان را به آنها ارزیابی کنیم. کسانی که آثار عامه پسند را بد می‏شمارند عیت‏های زیر را به آن منتسب می‏کنند: تشخیص منفی:ادبیات عامه پسند و بازاری برخلاف ادبیات متعهد،ارضای غرایز ابتدایی و کسب سود است.

تأثیر منفی بر ادبیات جدی:ادبیات عامه پسند و بازاری با سرقت از آثار متعهد امکان‏ رقابت را با بوجه به سودآوری از ادبیات متعهد سلب می‏کند.اما همان روش‏ها و سبک‏ها را به شکل رقیق دنبال می‏کند.

تأثیر بد بر خوانندگان:رواج ادبیات عامه پسند در بهترین حالت به ارضای غرایز و در بدترین حالت از نظر عاطفی خواننده را دچار مشکل می‏کند. تأثیبد بر اجتماع:ادبیات عامه پسند سطح فرهنگ جامعه را پایین می‏آورد و به‏ رواج استبداد سیاسی-اجتماعی و فرهنگی می‏انجامد زیرا مخاطبان را منفعل می‏کند و آنان را در برابر عوامفریبی و تبلیغات کذب خلع سلاح می‏نماید. البته ناگفته پیداست که برخی از این موارد صحت دارد.اما به‏هرحال باید بپذیریم‏ که وقتی فردی پولی بابت کتابی می‏پردازد،حتما در آن به جست‏وجوی ارضای‏ بخشی از نیازهای خود است و این نیازها بسته به سطح آگاهی او متغیر خواهد بود.اما صحت اتهامات یاد شده قطعا در حد فرضیه است.در هر صورت بنده باز هم بر این نکته اصرار دارم که خواندن کتاب بد هیچ‏کس را بد نمی‏کند.منتقدین‏ ادبی حتما جایی را در گوشه‏ای از یادداشت‏هایشان برای بررسی حتی اجمالی این‏ آثار و کاوش در آنها بازبگذارند.

ادبیات بازاری هم در کنار سایر انواع ادبی و حتی آثار برجسته ادبی باید روی پای‏ خود بایستد و البته می‏تواند بایستد.همان‏طور که ادبیات کلاسیک خوب را می‏توانیم‏ از ادبیات کلاسیک بد تشخیص دهیم این تمایز را می‏توانیم در این نوع نوشته‏ها هم بیابیم.این حقیقت را بپذیریم که همه حق حیات دارند و کتاب خواندن بهتر از کتاب نخواندن است.